



محافظت از اشعه فرابنفش

عباس شاهسونی، معاون مرکز تحقیقات کیفیت هوا و تغییر اقلیم دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی با بیان اینکه افزایش اشعه فرابنفش، موضوع جدیدی نیست و کشورهایی که در منطقه خاورمیانه قرار دارند، شاخص اشعه فرابنفش بالا را به‌ویژه در فصل گرم سال تجربه می‌کنند، در عین حال بر ضرورت به حداقل رساندن مواجهه با نور خورشید و خودمراقبتی در فصل گرما، تاکید کرد. او به ایسنا گفته شاخص اشعه فرابنفش در یک بازه زمانی ۱۰ ساله مورد بررسی قرار گرفته: «نتایج این بررسی بیانگر این است که شاخص اشعه فرابنفش از سال ۱۳۹۳ تا ۱۴۰۲ در ماه‌های گرم سال افزایش می‌یابد و میانگین چهار ماهه اشعه فرابنفش از خرداد تا شهریورماه به ۱۱/۲۸ درصد می‌رسد و حداکثر میزان این اشعه برای مردادماه است که این میزان به عدد ۱۲ می‌رسد. نتایج این مطالعه بیانگر این است که شاخص اشعه فرابنفش شهر تهران در ۲/۱۶ درصد از روزهای سال حدود عدد ۱۱ است. عدد ۱۱ به‌معنای این است که شاخص اشعه فرابنفش بسیار زیاد است. بنابراین به‌طور قطع در چنین شرایطی باید از وسایل حفاظتی استفاده شود.»

نگرانی درباره فرآورده‌های گوشتی

حسنت‌الله رضوی، سرپرست اداره امور فرآورده‌های دامی و دریایی گفت: «فرآورده‌های گوشتی از جمله محصولات بسیار حساس به دما هستند و باتوجه به افزایش دمای محیط به بالای ۴۰ درجه در بسیاری از استان‌ها، رعایت کامل زنجیره سرد از مرحله تولید تا مصرف، یک الزام غیرقابل چشم‌پوشی است.» به گزارش ایلنا، رضوی گفت: «در صورت نگهداری فرآورده‌های گوشتی مانند سوسیس، کالباس، همبرگر، ناگت، ژامبون و گوشت‌های بسته‌بندی شده در دمایی خارج از محدوده مجاز (صفر تا چهار درجه سانتی‌گراد در یخچال یا منفی ۱۸ درجه در حالت منجمد)، خطر رشد میکروارگانیسم‌های بیماری‌زا مانند سالمونلا، لیستریا و کلوستریدیوم پرفرنزس به‌شدت افزایش می‌یابد.»



۲۰ هزار تماس روزانه با اورژانس اجتماعی

جواد حسینی، رئیس سازمان بهزیستی کشور درباره تماس‌های روزانه با سامانه‌های مشاوره‌ای گفت: «ما روزهایی را تجربه می‌کنیم که تماس‌های ثبت‌شده در ۱۲۳ و ۱۴۸ به بیش از ۲۰ هزار مورد می‌رسد، این آمار خود به روشنی عمق نیاز روانی جامعه را نشان می‌دهد.» به گزارش ایرنا، حسینی با تاکید بر اهمیت توسعه ساختارهای سلامت اجتماعی گفت: «همان‌گونه که نظام سلامت جسمی در کشور ساختار و منابع مشخص دارد، نظام سلامت اجتماعی نیز باید به جایگاهی هم‌تراز دست یابد، گسترش خدماتی مانند اورژانس اجتماعی، پاسخی ضروری به نیازهای جامعه‌ای است که با بحران‌های روانی، خشونت و اضطراب فراگیر روبه‌رو است.» او درباره نقش مددکاران اجتماعی و روان‌شناسان در شرایط بحرانی همچون جنگ، ساجنگ و آسیب‌های اجتماعی نوظهور گفت: «در مواقعی مانند شرایط فعلی که اضطراب عمومی، خشونت خانگی و آسیب‌های روانی گسترش می‌یابد، حضور میدانی روان‌شناس، مددکار و موبایل‌ون‌های کاهش آسیب، می‌تواند نقش حیاتی ایفا کند.»



عکس‌ها: Anadolui

زندگی جنگ‌زده‌ها درتعلیق

گزارش میدانی از زندگی بازماندگان حملات اسرائیل در هتل لاله تهران



سارا سبزی
خبرنگار گروه جامعه

آن خانه کوچک خیابان حجت‌دوست در بلوار کشاورز به جان ماهور بسته بود؛ خانه‌ای که بعد از ۱۰ سال انتظار اجاره کرده بود، اما در چند ثانیه از دستش رفت. ماهور صبح روز جمعه که خبر جنگ را در گروه‌ها شنید، فکر نمی‌کرد دو روز بعد، حوالی سه بعدازظهر در گوشه‌ای از راهروی خانه‌اش پناه می‌گیرد و از موج انفجار یک بمباران جان سالم به‌در می‌برد؛ حتی از خیالش هم نگذشته بود که دو هفته بعد از آن در یکی از اتاق‌های هتل لاله تهران، ساکن می‌شود و نامش در فهرست جنگ‌زده‌هایی قرار می‌گیرد که خانه، زندگی و ماشین‌شان را از دست داده‌اند، اما آن تصویر دور اتفاق افتاد و حالا روی یکی از صندلی‌های قرمز و بزرگ لابی هتل نشست و عکس‌هایی از انفجار آن روز را نشان می‌دهد. تکیه‌تک عکس‌ها را ورق می‌زند، خرابه‌های آن دویمی را که ۲۵ خردادماه روی خانه روبه‌رویی مجتمع آنها افتاده بود، با هم می‌بینیم و همه یک‌ماه گذشته را مرور می‌کنند؛ از لحظه انفجار تا روزهایی که در هتل می‌گذرد، روزهایی در تعلیق.

عصر گرم ۲۸ تیرماه است، پارکینگ هتل لاله پر از خودروهای پارک‌شده است و ورود به آن مثل همیشه نیست؛ یک پرنوکل نامعلوم برای گشتن کیف همه آدم‌هایی که از در شیشه‌ای آن وارد می‌شوند برقرار است که حتی ساکنان جنگ‌زده هم از آن مستثنی نیستند. کاذبه‌های ستاد اسکان روی در رستوران، بنر خدمات سلامت روان، دیدارهای گاه و بیگاه شهرداران مناطق و اتاق نماینده شهرداری نشان

می‌دهد که اینجا چیزی شبیه روزهای عادی نیست. ماهور از دو هفته پیش به یکی از حدود ۳۰۰ ساکن هتل لاله تهران تبدیل شده که بعد از آسیب دیدن خانه‌شان در روزهای جنگ، اسکان داده شده‌اند و روزها را بین محل کار و ساعت‌های طولانی زندگی و انتظار در هتل می‌گذرانند؛ انتظاری طولانی برای تعیین تکلیف خانه‌ای که آسیب دیده اما هنوز پابر جاست ولی امکان سکونت ندارد. خانه‌های شمالی مجتمعی که او در آن زندگی می‌کرد کاملاً تخریب شده، اما خانه‌های جنوبی- مثل آپارتمان کوچک او- چهارچوبی سالم دارند و حالا نوبت شهرداری است که کاری برای خانه‌ها انجام دهد.

رئیس سازمان پیشگیری و مدیریت بحران شهر تهران مدتی پیش گفته بود که پس از جنگ، ۴۸۶ خانوار معادل ۱۳۱۳ نفر، در ۱۱ هتل به‌صورت اضطراری اسکان یافته‌اند، تعمیرات جزئی مثل در و پنجره، شیشه و رنگ‌آمیزی حدود ۵ هزار واحد انجام شده که ۹۵ درصد آن به پایان رسیده و پیمانکاران معرفی شده هم با سازوکارهای غیرنقدی با شهرداری همکاری می‌کنند.

از بلوار کشاورز تا خیابان فاطمی

رفت‌وآمدها در لابی هتل کم نیست؛ مهمان‌های تازه و مسافرها عادی می‌آیند و می‌روند و ماهور اول از روزهای حمله می‌گوید، وقتی که صبح ۲۳ خردادماه چشم‌هایش را باز می‌کند و خبر جنگ را می‌شنود و فکر می‌کند تهران با خاک یکسان شده، اما وقتی صدای پرنده‌ها را می‌شنود، احساس می‌کند خبری نیست. حتی صدای پدافند هم او را نمی‌ترساند، اما فقط دو روز زمان لازم بود که او جنگ را احساس کند؛ روزی که بعد از انفجار از خانه‌اش بیرون می‌دود، زمین می‌خورد و می‌فهمد که همه چیز واقعی است. ماهور کارمند یک شرکت خصوصی است و محل کارش از روز ۲۵ خردادماه به مدت یک هفته تعطیل می‌شود؛ همان روز ظهر تصمیم می‌گیرد به باغ پدری اش در شهریار برود اما از ظهر همان روز دلشوره عجیبی به جانش می‌افتد. «به سرم زد که همه چیز را بردارم و بروم خانه مادرم. متوجه شده بودم قرار است اتفاقی بیفتد، ولی نمی‌دانستم چیست؛ ماشین را از پارکینگ بیرون آوردم و از خانه رفتم. همه می‌دانند من چقدر به خانه‌ام وابسته‌ام.» تنها نقطه امن ماهور همان چهار دیواری بود که برای خودش ساخته بود. وقتی که قرار بود خانه را ترک کند، در دیوارش را با بغض نگاه می‌کرد.

ماهور دوباره آن لحظه‌ها را به یاد می‌آورد، می‌گوید آن روز برایش «جالب» بود؛ اینکه دوبار تا سر چراغ قرمز خیابان وصال می‌رود و دوباره به خانه برمی‌گردد تا کفش و غذاهای مانده در یخچال را بردارد. «واقعاً نمی‌خواستیم بروم، دنبال پناهانه بودم که برگردم.» آن روز ماهور غذا را که برمی‌دارد، همانطور که در راهروی خانه با خواهرش پشت تلفن حرف می‌زند، ناگهان همه چیز سیاه می‌شود، سیاه به‌معنی واقعی. موج انفجار دو بمبی که به خانه روبه‌رو خورده بود، مجتمع محل سکونت ماهور را می‌لرزاند. او اولین نفری بود که از آن مجتمع بیرون می‌آید: «تا زمانی که زمین نخورده بودم، نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده، همه چیز را همانجا کردم و رفتم سر کوچه روی زمین نشستم و شروع کردم به داد زدن.»

طبقات بالایی ساختمانی که ماهور در آن زندگی می‌کرد، آتش گرفته بود. «من در امن‌ترین نقطه آن ساختمان بودم. هیچ آواری داخل راه‌پله نبود. اگر چندانچه دیرتر اتفاق افتاده بود و جای دیگری بودم، نمی‌دانستم چه بلایی سرم می‌آمد.» اگر در ماشین بود چیزی از او باقی نمی‌ماند. این را وقتی که تصویر باقی‌مانده ماشین‌اش را در یکی از پارکینگ‌های شهرداری نشان می‌دهد، می‌فهمیم؛

سقف خودرویش کاملاً فرو رفته بود، فکر می‌کنیم اگر آن لحظه توی ماشین‌اش که آنقدر دوستش داشت نشسته بود، حالا زنده بود؟ ماهور تعریف می‌کند که شدت انفجار در فرورژه سنگین خانه روبه‌رویی را به حیاط محل زندگی ماهور پرتاب کرده بود. خانه‌های نیمه‌شمالی ساختمان آنها، کامل از بین رفته و خانه‌های نیمه‌جنوبی، سالم باقی مانده‌اند. در و پنجره خانه او هم از بین می‌رود و اثاث خانه‌اش سالم می‌ماند، همان اثاثی که روزهای بعد، وقتی نماینده بنیاد مسکن و شهرداری می‌آمدند، باید بر سر جبران خسارت آنها بحث می‌کرد. همان روز ماهور شنیده بود که همه را از ساختمان روبه‌روی نجات داده‌اند و از مجتمع خودشان هم کسی جانش را از دست نداده است، ولی بریدگی با شیشه خرده‌ها زیاد بود؛ چون آن ساعت‌ها اهالی یا سرکار بودند یا یکسری از همان جمعه، شهر را ترک کرده بودند.

بعد از حمله ماهور فقط می‌خواست برود پیش پدرش؛ به باغ‌شان در شهریار. او تمام آن ۱۰ روز را در فضای باز باغ مانده بود چون دیگر از همه چیز می‌ترسید. «من زندگی‌ام را رها کردم و رفتم. در آن روزها که بنزین نبود، هوا گرم بود و در تهران پرینده پر نمی‌زد؛ آدم ببینم چه خبر است؟ شهرداری ماشین را همان شب برده بود پارکینگ، اما وقتی به دنبالش می‌گشتم، هیچ کس جواب نمی‌داد که کجاست؟ حتی نمی‌گفتند که نمی‌دانند. کالتری، شهرداری ناحیه ۶، ستاد مدیریت بحران، همه پاس کاری می‌کردند و سر می‌دواندند. می‌گفتند زود آمدی، هنوز هم نمی‌دانیم چه خبر است؟»

چطور فهمیدی که می‌توانی در هتل ساکن شوی؟

«بعد از آتش بس، به قصد دریافت اسکان، به شهرداری منطقه ۶ رفتم. بعد از چندروز از ستاد مدیریت بحران تماس گرفتند که اسمت در لیست هتل لاله است. قبل از تعطیلات عاشورا و تا سوعا هم خودم را رساندم اینجا. چون یک نفر تماس گرفت و گفت همین الان خودت را برسان، اگر نیروی یک نفر دیگر جایت را می‌گیرد! تصور من این بود که به هرکسی در منطقه خودش هتل داده‌اند، ولی اینجا خانواده‌هایی از اقدسیه، مرزداران، پاسداران، نارمک و باقی مناطق هم آمده‌اند.»

ساعت سرو شام هتل نزدیک می‌شود و ماهور تعریف می‌کند که روزهای اول اسکان، توزیع غذا شکل دیگری بود. تعریف که می‌کند، می‌خندد، می‌گوید مثل جنگ‌زده‌ها در صف می‌ایستادیم و غذا می‌گرفتیم؛ چون تا سه روز اول غذا را از بیرون می‌آوردند. در آن چندروز میزی در لابی هتل گذاشته بودند و زنی مسئول پخش غذا بود. بعد از آن، میز جمع شد و روالش تغییر کرد و شهرداری با هتل به توافق رسید و غذا در رستوران هتل سرو می‌شود. حالا اتاق و صبحانه بر عهده هتل است و شام و ناهار با شهرداری.

خانم پروین، نماینده شهرداری است که در اتاقی روبه‌روی رستوران هتل می‌نشیند و کار پخش زتون‌های غذا و هماهنگی با شهرداری را انجام می‌دهد. نیمی از همسایه‌های ماهور در همین هتل اسکان داده شده‌اند، نیمی دیگر در هتل پارس در میدان انقلاب و چند خانواده دیگر هم اسکان در هتل را پذیرفته‌اند.

ماهور فکر می‌کند اگر در هتل نباشند، ممکن است فراموش شوند؛ چون بعد از یک‌ماه، کم‌کم پیمانکار ساخت خانه مشخص شده، اما او که مستاجر است، نه می‌داند چه زمانی به خانه‌اش برمی‌گردد و نه می‌تواند پول پیش خانه‌اش را پس بگیرد. تعریف می‌کند که «آن اوایل از همه سازمان‌ها می‌آمدند و از خانه ما گزارش تهیه می‌کردند. بنیاد مسکن و شهرداری و نظام‌مهندسی و ستاد مدیریت بحران یک‌بار ما را فرستادند بنیاد مسکن، بعد گفتند پرونده‌ها را از بنیاد مسکن به ستاد مدیریت بحران و شهرداری تحویل داده‌ایم و ساخت‌وساز و بازسازی خانه‌ها را شهرداری پذیرفته است.» ماهور می‌داند تا زمانی که خانه‌اش قابل سکونت شود، می‌تواند در هتل بماند؛ در اتاقی که گاهی سعی می‌کند دیرتر به آن برگردد؛ چون شبیه خانه نیست و ساعت‌هایش کند می‌گذرد و حتی غذایش را هم دوست ندارد.

روز ۲۳ تیرماه علیرضا زاکانی، شهردار تهران، شهرداران مناطق و مسعود پزیشکیان به آنها سر زده‌اند و قول‌هایی داده‌اند. همان‌روز هم ماهور به شهرداری منطقه ۶ گفته بود که چهار دیواری خانه‌ام سالم است، اما نه آب دارد، نه برق، نه گاز و نمی‌تواند در آن زندگی کند. «خانه‌ام تا ۱۰ روز در و پنجره نداشت و کسی هم نمی‌آمد آن را تعمیر کند. روزهای اول، دوم و سوم از کالتری آمدند، هفته بعد اما دیگر کسی نبود. از خانه من در همان چندروز دزدی شده بود، یک اتو برده بودند. بعد از ۱۰ روز دوباره ماهور گذاشتند. تا قبل از آن خانه‌ها در نداشت، آن هم در شرایطی که خانه‌ها پُر از اثاث زندگی بود ولی کسی نبود که مراقب‌شان باشد. بعد از آن، هرکسی که توانست برای خانه‌اش قفل یا دری پیدا کرد، بعداً ماهور گذاشتند و هر بار از ما شماره و کدملی می‌گرفتند و بعد می‌توانستیم به خانه‌هایمان سرزنیم.» شهرداری تهران به مالکان خانه‌های آسیب‌دیده اعلام کرده است که با خانه‌ها را بازسازی کنید و فاکتور بیاورید که هزینه‌اش را بپردازد، یا اینکه پیمانکاری را که خودش معرفی می‌کند، با نرخ مصوب بپذیرید. تعمیر نما و مشاعات ساختمان‌ها را هم خود شهرداری پذیرفته، اما ماهور می‌گوید تا امروز هیچ هزینه‌ای به ساختمان و مالکان پرداخت نشده است. قرار بود به مستاجران آسیب‌دیده هم هزینه‌ای پرداخت شود اما هنوز خبری نیست. «مردی از همسایه‌های ما که او هم مستاجر است یک‌بار گفت انگار فقط هوای مالک را دارند، مستاجرها حالا باید چه کنند؟»

دوباره می‌توانی به همان خانه برگردی؟

در حال حاضر نه. الان یکی از مشکلات من همین است که به مالک می‌گفتم دلیلی ندارد که اینقدر آواره باشیم، اگر پول من را بدهی، جمع می‌کنم و می‌روم، ولی او هم نمی‌دهد. همه می‌گویند خانه تو که چیزی نشده است، ولی من می‌شود در خانه‌ای بدون در و تنها و با آن شرایط زندگی کرد؟ یا باید خیلی آسیب‌بینی که مشکلات را باور کنند، یا نباید آسیب‌بینی که این مشکل را نداشته باشی. شهردار تهران که آمده بود، می‌گفت ما و دیه‌های شما را بدهیم که بروید. ما هم همین را می‌خواهیم، اگر بدهند، پولی دارم که بتوانم جایی را پیدا کنم، اما تا امروز هیچ پولی داده نشده است. داروندام کم پول پیش خانه بود و یک ماشین. ماشین من نبود، کم کار کرده بود، اما خسارت آن را کمتر